

شکل‌شناسی تطبیقی غم‌نامه‌ها

سید فرید راستگوفر^۱

علی محمد فلاحی^۲

سید مرتضی طاهری برزکی^{۳*}

معصومه جواد زاده^۴

چکیده

عشق، برجسته‌ترین عاطفه انسانی است و ادبیات بویژه ادبیات داستانی، مناسب‌ترین زمینه برای بازتاب و بیان آن است و از آنجا که عشق به عنوان یکی از ریشه‌دارترین عواطف انسانی در میان همه انسان‌ها ساز و کار مشترک و مشابهی دارد، داستان‌های عاشقانه ملت‌های مختلف نیز در عین برخورداری از ویژگی‌های فرهنگی خود، مشابهات و مشترکات آشکاری دارند و در نتیجه روال و ساختاری همانند. در این مقاله با بهره‌گیری از شیوه‌های ساختارشناسی و تطبیقی کوشیده‌ایم تا با بررسی داستان‌های عاشقانه ملت‌ها و فرهنگ‌های مختلف و تطبیق آن‌ها با یکدیگر ساختار کم و بیش همانند آن‌ها را باز نماییم، در این بررسی برای پرهیز از تفصیل، بیشتر بر پنج داستان تریستان و ایزوت، رومئو و ژولیت، لیلی و مجنون، ورقه و گلشاه و هیر و رانجها تکیه کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها:

داستان‌های عاشقانه، غم‌نامه، ساختار داستان‌های عشقی، تریستان و ایزوت، رومئو و ژولیت، لیلی و مجنون، ورقه و گلشاه، هیر و رانجها

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کاشان، ایران.

^۲ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کاشان، ایران.

^۳ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران s_mortezataheri@yahoo.com

^۴ دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کاشان، ایران.

مقدمه

ادبیات بویژه ادبیات غنایی، بازتاب عواطف و احساسات انسان است، در میان عواطف و احساسات انسانی نیز، عشق بی‌گمان یکی از برجسته‌ترین و قوی‌ترین هاست و از همین روی، بخش عظیمی از ادبیات همه ملت‌ها، بیان هنری و ادبی عشق و مسائل مربوط به آن است، «موضوع متعارف و مشترک شعر غنایی در ادبیات کشورهای مختلف، عشق است، شعر غنایی یا بیان‌کننده سوز و گداز عاشقانه شاعر است یا بازتاب درد و حرمانی که بر اثر شکست در عشق در او به وجود می‌آید.» (میرصادقی، ۱۳۷۵: ۴۸)

از میان شیوه‌ها و قالب‌های گوناگون ادبی نیز قالب داستان و روایت -چه به صورت منظوم و چه به صورت مثنوی- یکی از مناسب‌ترین قالب‌ها بویژه برای بیان حوادث عاشقانه است و از آنجا که داستان‌های عاشقانه در ادبیات همه ملت‌ها رواج گسترده‌ای دارد و این‌گونه داستان‌ها بر عشق و مسائل مربوط به آن بنیاد گرفته‌اند و عشق حس مشترک میان همه انسان‌ها از هر فرهنگ و زبان و قومیتی است ناگزیر داستان‌های عاشقانه در ملت‌های گوناگون در عین برخورداری از ویژگی‌های فرهنگی خود، شباهت‌های بسیاری با یکدیگر دارند و همین شباهت‌هاست که این‌گونه داستان‌ها را دست‌مایه مناسبی برای بحث‌های تطبیقی قرار داده است. از جمله این شباهت‌ها در ساختار این‌گونه داستان‌ها، آغاز و انجام، قهرمانان و شخصیت‌های داستان، حوادث و وقایع و موانع قصه و... است. این‌گونه داستان‌ها با تمام شباهت‌ها و مشترکات ساختاری، به دو نوع متضاد و متفاوت تقسیم می‌شوند، این دوگانگی و تضاد برآمده از فرجام و انجام داستان است؛ دسته‌ای که با کامیابی و وصال و در نتیجه ازدواج و دوام و بقای نسل آن‌ها همراه است و داستان را به شادی‌نامه بدل می‌کند و دسته‌ای دیگر که با ناکامی و مرگ عشاق توأم شده، داستان را به غم‌نامه و تراژدی^۱ تبدیل می‌کند. همین پایان غم‌انگیز و دلخراش است که تاثیرگذاری داستان را دوچندان کرده و به همین علت است که معمولاً آثار تراژیک و غم‌نامه‌ای از شادی‌نامه‌ها بسیار مشهورتر و پرمخاطب‌تر هستند. با توجه به ساختار کلی یکسان این‌گونه داستان‌ها و شهرت و تأثیرگذاری بیشتر نوع تراژیک آن، در این مقاله کوشیده‌ایم تا داستان‌های عاشقانه تراژیک را بررسی و مقایسه کرده، ساختار کلی آن‌ها را باز نماییم. به منظور پرهیز از تفصیل کلام، از میان داستان‌های متعدد، بیشتر بر پنج داستان از پنج قوم مختلف یعنی افسانه سلتی تریستان و ایزوت^۲، نمایشنامه رومئو و ژولیت^۳، منظومه لیلی و مجنون^۴، داستان ورقه و گلشاه^۵ و قصه هیر و رانجهای پاکستانی^۶ تکیه کرده‌ایم و به ریخت‌شناسی^۷ آن‌ها پرداخته و ساختاری کلی از آن‌ها به دست داده‌ایم.

ریخت‌شناسی یا شکل‌شناسی در ادبیات «تحقیق در آثار ادبی و شناسائی اشکال و گونه‌های آن‌هاست، هر نوع تقسیم‌بندی در ادبیات که بتواند آثار ادبی را بر اساس مشخصه‌هایی ممتاز کند از مقوله شکل‌شناسی است.» (سرامی، ۱۳۸۶: ۴)، در ریخت‌شناسی قصه‌ها، معمولاً به بررسی عناصر سازه‌ای یک قصه پرداخته می‌شود، (پراپ، ۱۳۶۸: ۷) به این صورت که اجزای سازه‌ای آن‌ها را جدا کرده، سپس به مقایسه آن‌ها بر حسب آن سازه‌ها می‌پردازند (همان ص ۴۹). با توجه به تعریف ریخت‌شناسی و اینکه «تراژدی باید نتیجه مستقیم و اجتناب‌ناپذیر تضادها و تلاش‌هایی باشد که حادثات و حالات قهرمانان داستان به وجود می‌آورند.» (میرصادقی، ۱۳۷۵: ۵۹) در ادامه با بررسی اجزای سازه‌ای این داستان‌های تراژیک و روابط متقابل شخصیت‌ها و حادثات و حالات آن‌ها به ریخت‌شناسی این داستان‌ها می‌پردازیم.

پیشینه تحقیق

در مورد سابقه چنین تحقیقاتی، مقاله‌های گوناگونی در معرفی منظومه‌های مختلف عاشقانه نوشته شده که نام بردن آن‌ها ضروری نمی‌نماید، کامل‌ترین اثر در این زمینه کتاب «منظومه‌های عاشقانه ادب فارسی» از حسن ذوالفقاری است و دکتر

لطفعلی صورتگر نیز در کتاب « ادبیات غنایی ایران » در مورد مثنوی‌های فارسی بحث کرده‌اند، هم‌چنین فرهاد فلاحت‌خواه در مقاله «شکل‌شناسی و ترکیب مثنوی‌های عاشقانه» و ذوالفقاری در مقاله «ساختار داستانی منظومه‌های عاشقانه فارسی» این موضوع را مطرح نموده‌اند، اما تا جایی که اطلاع حاصل کرده‌ایم تا به حال به تطبیق ساختاری داستان‌های فارسی و غیر فارسی کمتر پرداخته شده است که در ادامه به این بحث خواهیم پرداخت.

ساختار داستان‌های عاشقانه

الف- آغاز داستان ب- متن اصلی قصه ج- فرجام و پایان داستان

که هر یک از این بخش‌ها، قسمت‌های جزئی‌تر و کوچکتری دارند:

الف- آغاز

۱- براعت استهلال^۱:

یکی از ویژگی‌هایی که در آغاز بسیاری از داستان‌های عاشقانه به چشم می‌خورد، صنعتی است که در اصطلاح بدیعیان، براعت استهلال نام دارد و آن به گونه‌ای است که سخن و داستان به گونه‌ای شروع شود که خواننده از همان ابتدا، پایان داستان را نیز به نوعی حدس بزند. این ویژگی در بسیاری داستان‌ها و منظومه‌های جهان به چشم می‌خورد. برای نمونه، برخی غم‌نامه‌ها که آراسته به این صنعت هستند:

- در داستان تریستان و ایزوت، نویسنده با چند جمله‌ی نخستین خود فرجام داستان را به تصویر می‌کشد:

«ای سروران من! آیا می‌خواهید که داستان دلکشی از عشق و مرگ را بشنوید؟...»

بشنوید که چگونه این دو دل‌داده در مرگ و شادی یکدیگر را دوست داشتند و سپس هر دو در یک روز، این از غم آن و آن از درد این زندگی را بدرود گفتند.» (بدیه، ۱۳۴۳: ۱۷)

- در نمایشنامه رومئو و ژولیت با ورود گروه پیشخوانان به صحنه در اولین پرده نمایش این ویژگی آشکار می‌شود: «... و سرنوشت این بود که نطفه دو عاشق، که ستاره آن‌ها به هم پیوست، در این دو خاندان کینه‌توز بسته شود، و وقایع ناگوار رقت‌انگیزی به مرگ آن‌ها منتهی گردد و در نتیجه به مجادله پدرانشان پایان بخشد...» (شکسپیر، ۱۳۶۵: ۱۹)

- در منظومه خسرو و شیرین نیز به نوعی این بیت از همین ویژگی برخوردار است:

چو بد فرجام خواهد بُد یکی کار هم از آغاز او آید پدیدار

(نظامی، ۱۳۷۶: ۷۶)

در داستان‌های دیگر مورد بررسی این ویژگی چندان چشمگیر نیست.

معرفی قهرمانان داستان

تمام داستان‌های عاشقانه معمولاً با معرفی قهرمانان اصلی قصه آغاز می‌شود؛ این معرفی که شاعر یا نویسنده قبل از شروع جریان داستان به آن می‌پردازد اغلب با توصیف ویژگی‌های قهرمانان داستان و به نحوی سرشار از اغراق و بزرگ‌نمایی است و این شخصیت‌ها را بسیار بزرگ‌تر و بالاتر از واقعیت و به نوعی جدای از بافت معمول جامعه به تصویر می‌کشد. «قهرمان تراژدی باید از مردم معمولی، برتر و منزه‌تر باشد و مظهر نیروی اخلاقی و والا.» (میرصادقی، ۱۳۷۵: ۶۸)

در این توصیف و معرفی معمولاً به قدرت و ذکاوت و جنگاوری و زیبایی عاشق و متقابلاً به زیبایی بی‌مانند و دلبری و... معشوق پرداخته می‌شود. برای پرهیز از اطناب و برای نمونه تنها به چند مورد از این توصیفات اشاره می‌کنیم:

در وصف لیلی:

آفت نرسیده دختری	چون عقل به نام نیک
آراسته لعبتی چو ماهی	چون سرو سهی نظاره
آهو چشمی که هر	کشتی به کرشمه‌ای

و... (نظامی، ۱۳۷۶: ۶۱)

یا در وصف هیر:

چهره‌اش آب داده نوگل را	طره‌اش تاب داده سنبل را
خوش نگاهان، نگاه او	سرمه از خاک راه او
دلبران دل مقام او کردند	چون نگین جای نام او

و... (میر عظیم تقوی، ۱۳۳۶: ۱۵)

یا در وصف ژولیت:

«او به مشعل‌ها درس درخشندگی می‌آموزد، و در گونه شب چون گوهری گرانبها در گوش یک حبشی می‌درخشد. آن‌همه زیبایی برای دنیا و برای بهره بردن نمی‌تواند باشد. کبوتری سپید که با کلاغانی سیاه همدم شود، چون همان دختر است که بین همجنسان خود قرار گرفته...» (شکسپیر، ۱۳۶۵: ۵۹)

یا درباره ایزوت داریم:

«...ایزوت سپیدروی زرین‌موی... که از حسن و جمال چون بامداد رخشان بود همه به پیشبازش شتافته‌اند...» (بدیه،

۱۳۴۳: ۳۹)

«... و تو ای شهبانوی پاکدل، ای شهبانوی گرامی، دیگر در کدام کشور دختر شاهی به این زیبایی و دل‌ویزی خواهد

زاد؟...» (بدیه، ۱۳۴۳: ۱۱۳)

چگونگی وقوع عشق

مهمترین لحظه در منظومه‌های عاشقانه و نکته‌ای که در آغاز تمام داستانهای عشقی جلب توجه می‌کند، وقوع حادثه عشق و چگونگی این حادثه و جریان‌ها و حوادث ناشی از آن است. این حادثه اغلب با یکی از شیوه‌های دیدن مستقیم، دیدن در خواب، دیدن تصویر معشوق، شنیدن وصف معشوق، هم مکتب بودن، بزرگ شدن در کنار یکدیگر، جادو و... اتفاق می‌افتد.^۹

- در داستان تریسان و ایزوت جریان عاشق شدن با بقیه این نوع داستانها اندکی تفاوت دارد به این صورت که عشاق بر اثر نوشیدن جادوی مهردادو - که داروی مهر و محبت است - به صورت ناخواسته دچار این عشق گشتند ولی در ادامه عشق راستین آن‌ها را تا دم مرگ همراهی کرد.^{۱۰}

- در داستان رومئو و ژولیت این حادثه بر اثر ملاقات این دو، در مهمانی صلح خانواده‌هایشان اتفاق افتاد.

- لیلی و مجنون از دوران کودکی و در مکتب دلبسته یکدیگر شده و قصه عشقشان عالمگیر شد.

- ورقه و گلشاه دخترعمو و پسرعمو بودند و عشق و دلدادگی همراه با رشد آن‌ها شکل گرفت.

- رانجها با شنیدن وصف جمال و نکوئی هیر از زبان درویشی دل‌باخته و شیفته او گشت.

متن اصلی داستان

مهم‌ترین بخش داستانهای عاشقانه، متن و تنه اصلی است. در حقیقت تنه اصلی است که به اضافه آغاز و انجام، داستان را تشکیل می‌دهد. یونسی می‌نویسد: «تنه داستان، خود داستان است. مقدمه و مؤخره در حقیقت ضمایمی بیش نیستند... این قسمت از داستان حاوی کلیه نکات اساسی طرح و همه آن چیزهایی است که داستان را می‌سازند و شکل می‌دهند»^{۱۱}. این قسمت از داستانهای عاشقانه نیز شباهت‌ها و اشتراکات فراوانی دارند. بخش عمده‌ای از این قسمت را توصیف تشکیل می‌دهد و همین بخش است که هنر شاعر و نویسنده را جلوه‌گر می‌کند. با توجه به اینکه در این مقاله بیشتر به ساختار کلی داستانهای عاشقانه پرداخته شده، از ورود به جزئیات و تفصیل توصیفات و انواع آن‌ها خودداری می‌کنیم و بیشتر به چارچوب کلی و قسمت‌های تشکیل دهنده تنه اصلی می‌پردازیم. در این بخش ابتدا به شخصیت‌های اصلی داستان اشاره کرده، حوادث و وقایع داستان که متن اصلی را تشکیل می‌دهد بررسی می‌کنیم.

شخصیت‌های داستان

در تمام داستانهای عاشقانه چهره‌ها و شخصیت‌های متعددی حضور دارند که هر یک به نوعی در شکل‌گیری داستان تاثیرگذارند، دسته‌ای مثل عاشق و معشوق قهرمانان اصلی داستان‌اند و عامل اصلی ایجاد این داستان و دسته‌ای دیگر مثل خانواده و اطرافیان عشاق که چهره‌های حاشیه‌ای و کم‌رنگ داستان هستند، که در این دسته دوم، دو چهره نسبتاً مؤثر نیز وجود دارد که یکی از آن‌ها رقیب و مدعی عشق و دیگری واسطه عشاق است.

ویژگی بارزی که در شخصیت‌های اصلی اکثر داستانهای این چینی چشمگیر است برجستگی فردی و اجتماعی آن‌هاست و شاید یکی از دلایل تأثیرگذاری و توفیق آن‌ها در بین مخاطبان نیز همین باشد؛ چنانکه گفته‌اند: «هر حکایت عاشقانه می‌باید فرازهایی فراتر از هنجارهای عشقی جامعه داشته باشد تا مقبول طبع گردد و اگر قهرمانان حکایت‌های عاشقانه را از میان کسانی برنگزینند که افزون بر خروج از حیطه هنجارهای فرهنگی او، با فضای عام جامعه هماهنگی نداشته باشد، هرگز نخواهد توانست توفیق و مقبولیتی به دست آورد.» (جوادی، ۱۳۷۷: ۲۳)

در ادامه به معرفی مختصری از این شخصیتها می‌پردازیم:

عاشق:

چهره‌ای که در تمام داستانهای عاشقانه نقطه شروع و آغازگر جریان داستان است:

۱. در داستان تریستان و ایزوت، تریستان پهلوان قدرتمند کورنوای و خواهرزاده پادشاه است.
۲. در نمایشنامه رومئو و ژولیت، رومئو پسر جوان و تک‌فرزند خانواده نجیب‌زاده مونتاگو است.
۳. در منظومه لیلی و مجنون، قیس پسر رئیس قبیله بزرگ بنی عامر است.
۴. در منظومه ورقه و گلشاه، پسر سالار بزرگ سرزمین عربستان و پهلوان قوی پنجه آن دیار است.
۵. رانجها نیز شاهزاده شهر هزاره و سرآمد خصلت و دانش روزگار خود.

معشوق:

چهره اصلی تمام داستانهای عاشقانه که باعث درد عشق در عاشق می‌شود:

۱. ایزوت دختر پادشاه ایرلند و چهره شهره زیبایی و دلبری.
۲. ژولیت، تک دختر خانواده نجیب‌زاده کاپولت از اشراف شهر ورنا.

۳. لیلی، دختر زیباروی خاندان بزرگ و ثروتمند بنی سعد.

۴. گلشاه، دختر سالار بزرگ عربستان که سرآمد زیبارویان آن دیار و در نیرومندی نیز سرآمد بود.

۵. هیر، دختر حاکم چناب و در زیبایی و دلبری شهره آفاق.

رقیب و ضلع سوم مثلث عشق

در همه داستانهای عاشقانه علاوه بر قهرمانان اصلی و طرفین عشق، چهره سوم نیز حضور دارد که معمولاً به اندازه قهرمان اصلی (عاشق) در شکل‌گیری داستان و حوادث آن مؤثر است، این چهره سوم در ارتباط با عاشق و معشوق موضع‌گیری‌های گوناگونی مثل همسر معشوق، عاشق دیگر معشوق و... دارد.^{۱۲}

نکته دیگری که در این قسمت قابل ذکر است وجود رقیب و مدعی برای معشوق در برخی داستانهاست که گاهی باعث سرنوشت شوم عشاق نیز می‌شود.

رقیب عاشق

۱. در داستان ترستان و ایزوت، مارک شاه؛ پادشاه کورنوی، همسر ایزوت است.

۲. در نمایشنامه رومئو و ژولیت، پاریس، نامزد و خواستگار ژولیت است.

۳. در منظومه لیلی و مجنون، ابن سلام؛ خواستگار و سپس همسر لیلی است.

۴. در منظومه ورقه و گلشاه، رقبای مختلفی وجود دارد ولی مهمترین آنها شاه شام است که با گلشاه ازدواج می‌کند.

۵. در هیر و رانجها، نورنگ؛ شاهزاده شهر رنگ‌پور و داماد دلخواه اقوام هیر است.

رقیب معشوق

در برخی داستانهای عاشقانه این چهره حاضر می‌شود که معمولاً یا برای فراموش کردن عشق نخستین و فرار از آن است یا برای برانگیختن حسادت معشوق و توجه بیشتر به عاشق.

برای مثال ترستان برای فراموش کردن ایزوت و التیام درد عشق، به ازدواج با «ایزوت سپید دست» پناه می‌برد که در ادامه داستان خیانت و توطئه همین فرد است که ترستان به کام مرگ می‌افتد.

در نمایشنامه رومئو و ژولیت، پیش از آنکه رومئو ژولیت را بشناسد دلباخته دختری به نام «رزالین» بوده که نسبت به رومئو و عشقش اعتنایی نداشته است. او پس از نخستین ملاقاتش با ژولیت، عشق زودگذر و کم‌مایه روزالین را به فراموشی می‌سپارد.

و نمونه دیگری که در داستانهای عاشقانه به چشم می‌خورد در داستان خسرو و شیرین است که خسرو برای شکستن غرور شیرین و برانگیختن حسادت او ابتدا با «مریم» و سپس با «شکر» ازدواج می‌کند.

واسطه:

در بسیاری از داستانهای عاشقانه، چهره چهارم و تأثیرگذاری به چشم می‌خورد که اغلب نقش پیام‌رسانی و کمک کردن به وصال عشاق را دارد و این به دلیل عدم دسترسی عشاق و نبود ملاقات مستقیم آنها با یکدیگر است. این چهره ممکن است ندیم، دوست، خدمتکار، نقاش، راهب و... باشد:

- در داستان ترستان و ایزوت، «برانژین» خدمتکار ایزوت، این نقش را بر عهده دارد، اصل ماجرای عاشقی عشاق در اثر اشتباه او در خوراندن جادوی مهردارو به ترستان واقع می‌شود و در ادامه نیز نقش واسطه‌گری خود را ایفا می‌کند.

- در نمایشنامه رومئو و ژولیت، دوست رومئو یعنی برادر روحانی «لورنس» نقش واسطه دارد، ابتدا به صورت پنهانی آن‌ها را به ازدواج یکدیگر در می‌آورد و سپس برای وصال آن‌ها نقشه نوشیدن داروی مخدر را به ژولیت پیشنهاد می‌دهد.
- در داستان لیلی و مجنون، «پیرمردی مسافر» این نقش را ایفا می‌کند، ابتدا نامه لیلی را به مجنون و سپس پاسخ مجنون را به لیلی می‌رساند و در ادامه به درخواست لیلی، مجنون را به مکانی می‌آورد که لیلی او را از دور مشاهده کند و....
- در داستان ورقه و گلشاه، «خدمتکاری» که در قصر شاه شام مسئول تیمار ورقه است با رساندن حلقه ورقه به گلشاه زمینه ملاقات آن‌ها و ارتباط بعدی آن‌ها را فراهم می‌کند.
- در داستان خسرو و شیرین «شاپور»، ندیم و نقاش خسرو، و در داستان ویس و رامین، «دایه» ویس این نقش را ایفا می‌کند.

موانع وصال عاشق و معشوق

بی‌گمان یکی از علل اصلی و شاید اصلی‌ترین عامل پیدایش داستانهای عاشقانه، وجود موانع مختلف بر سر راه وصال عشاق است. همین موانع و مشکلات و در نتیجه مشکل‌گشائی‌ها و راه‌حل‌های آن‌ها است که حوادث و اتفاقات داستان را شکل می‌دهند و طبیعتاً داستان بدون این موانع و مشکلات شور و هیجانی نخواهد داشت و جذابیت خود را از دست خواهد داد و اساساً همین مشکل‌گشائی‌ست که باعث وصال عاشق و معشوق و در نتیجه شادی‌نامه می‌گردد و بالطبع بسته و باقی ماندن مانع نیز به مرگ و فراق و غم‌نامه می‌انجامد.

در یک داستان، موانع راه وصال به صورت‌های متعدد و مختلف بروز می‌کند، از جمله می‌توان به حضور رقیب، ازدواج معشوق، تضادهای فرهنگی و مذهبی، اختلافات طبقاتی و اجتماعی، خانواده و خویشاوندان طرفین و... اشاره کرد. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان این موانع را به دو دسته رقیب و خانواده طرفین تقسیم کرد، دسته اول یعنی رقیب و سنگ‌اندازی‌های او در راه وصال عشاق در جای‌جای داستان‌های عاشقانه به چشم می‌خورد، و دسته دوم یعنی خانواده طرفین که پدر و مادر و برادران و اقوام عشاق را شامل می‌شود به نوعی زمینه‌ساز اغلب موانع دیگر از جمله تضاد فرهنگی-مذهبی، اختلافات طبقاتی-اجتماعی، ازدواج معشوق و... است.

رقیب:

سخت‌ترین و اصلی‌ترین مانع رسیدن عاشق به معشوق، مدعی و رقیب است. این مدعی در داستانهای مختلف موضع‌گیری‌های متفاوتی نسبت به عاشق و معشوق دارد؛ گاهی مزاحم عاشق و مدعی عشق است، گاهی نامزد، خواستگار یا همسر معشوق است، که اغلب بر خلاف میل معشوق با او ازدواج کرده است.

- در داستان تریستان و ایزوت، مارک شاه، همسر ایزوت است پس ماجرای عشق عشاق نوعی عشق ممنوع است.
- در داستان رومئو و ژولیت، پاریس، خواستگار و نامزد ژولیت است و در حکم مزاحم و مدعی عشق.
- در منظومه لیلی و مجنون، ابن سلام، همسر لیلی است، که بر خلاف میل لیلی و به اجبار او را به همسری خود درآورده است.

- در مثنوی ورقه و گلشاه، ابتدا ربیع بن عدنان خواستگار گلشاه است و با مرگ او، شاه شام وارد قصه می‌شود و با گلشاه ازدواج می‌کند پس او نیز همسر معشوق داستان است.

- در منظومه هیر و رانجه، نورنگ، خواستگار مورد علاقه خانواده هیر است و در حکم مزاحم.

خانواده و اقوام:

مانع اصلی دیگر در راه وصال عشاق خانواده آن‌ها و به عبارت دقیق‌تر خانواده معشوق است، که به دلایل مختلف از جمله اختلاف طبقاتی، موانع مذهبی و... با ازدواج عشاق مخالفت می‌کنند.

- در داستان تریستان و ایزوت با توجه به نحوه عاشق شدن -جادوی مهردارو- و ازدواج معشوق با فردی سوم و ممنوعیت جریان عشق آن‌ها، عشق عشاق مورد تقبیح و مخالفت همه اطرافیان بود.

- در داستان رومئو و ژولیت، خانواده دو عاشق، دشمنان قدیمی و دیرین یکدیگرند که مدام در حال نزاع و درگیری هستند و در نتیجه هر دو طرف مخالف سرسخت این وصلت، علاوه بر اینکه خانواده ژولیت، پاریس را که از اقوام حاکم شهر است برای دخترشان برگزیده‌اند.

- در منظومه لیلی و مجنون، پدر لیلی جنون عشق مجنون را دیوانگی خوانده و همین سرگشتگی را بهانه جواب رد و مخالفت خود قرار می‌دهد، و در جواب پدر مجنون می‌گوید:

فرزند تو گرچه هست پدرام فرخ نبود چو هست خودکام
دیوانگی همی نماید دیوانه حریف ما نشاید

(نظامی، ۱۳۷۶: ۷۲)

- در داستان ورقه و گلشاه، خانواده گلشاه فریفته مال و مقام شاه شام گشته و اختلاف طبقاتی و فقر ورقه را بهانه مخالفت عشاق قرار می‌دهند.

- در منظومه هیر و رانجه، برادران و اقوام هیر نورنگ را برای ازدواج با هیر انتخاب کرده و با رانجه‌ها و ازدواج آن دو به شدت مخالف بودند تا جایی که برای جلوگیری از این اتفاق هیر را به قتل رساندند.

وصال‌های گاه و بی‌گاه و جدائی

یکی از ویژگی‌های چشمگیر در منظومه‌ها و داستانهای عاشقانه، فراق و جدائی میان عاشق و معشوق، هم چنین وصالهای کوتاه و موقتی آن‌هاست، به عبارت بهتر داستانهای عاشقانه بیشتر شرح همین وصالها و فراق‌های عاشق و معشوق است و هنر نویسنده و شاعر در همین قسمت است که مجال بروز و ظهور پیدا کرده، ارزش هنری و ادبی به آن می‌بخشد؛ فرجام داستان نیز نتیجه این فراق و وصالهای موقتی است که با دائمی شدن وصال به ازدواج منجر شده و داستان را به شادی‌نامه تبدیل می‌کند و یا با دائمی شدن فراق و مرگ عشاق به غم‌نامه و تراژدی بدل می‌گردد و همین پایان تراژیک و غم‌انگیز است که باعث می‌شود غم‌نامه‌ها به نوعی مشهورتر از شادی‌نامه‌ها باشند.

- در داستان تریستان و ایزوت وصالهای کوتاه و بلند متعددی برای عشاق وجود دارد، برای نمونه گریختن آن‌ها از بند شاه و پناه آوردن به جنگل، وصالی دو ساله ولی موقت را برای آن‌ها فراهم می‌کند که نهایتاً با بازگشت آن‌ها به نزد شاه باز به فراق تبدیل می‌شود.

- یاد ر نمایشنامه رومئو و ژولیت، عشاق به صورت مخفیانه ازدواج کرده و ظاهراً به وصال می‌رسند ولی در همین هنگام به دلیل تمرد پسرعموی ژولیت و به قتل رساندن دوست رومئو، رومئو در یک حرکت انتقام‌جویانه پسرعموی ژولیت را به قتل می‌رساند و در نتیجه این حوادث رومئو به مانتوا تبعید شده، وصال آن‌ها به فراق بدل گشته و مقدمات ازدواج ژولیت و پاریس را فراهم می‌آورد.

- در منظومه لیلی و مجنون نیز درویشی مقدمات مشاهده مجنون را برای لیلی فراهم می‌آورد و مجنون برای او به آوازخوانی می‌پردازد، یا در منظومه ورقه و گلشاه وصالهای متعددی وجود دارد که طولانی‌ترین و آخرین آن‌ها پس از ازدواج گلشاه با شاه شام و در قصر شاه اتفاق می‌افتد و هنگامی است که ورقه زخمی را برای درمان به قصر شاه می‌برند و در آنجا ورقه و گلشاه مدتی با هم، هم‌نشین و هم‌صحبت می‌شوند ولی نهایتاً با خروج ورقه از قصر و سپس مرگ او به فراق دائمی بدل می‌گردد.

- یا در داستان هیر و رانجها، عشاق در سفری همراه یکدیگر به زیارت آرامگاه ائمه اطهار می‌روند یا زمانی که رانجها در هیأت درویشی ناشناس وارد شهر هیر شده و مدتی با هم سپری می‌کنند ولی نهایتاً فراق حاکم می‌شود. همانطور که برمی‌آید دلیل این فراقها و جدائی‌ها چیزی نیست جز موانع گوناگونی که بر سر راه وصال قرار گرفته است و در صفحات پیشین به آن‌ها پرداختیم.

بعد حماسی داستانهای عاشقانه

ویژگی مشترک دیگری که در اغلب داستانهای عاشقانه به چشم می‌خورد، جنبه حماسی و بروز حماسه در آن‌ها است. معمولاً قهرمان داستان عاشقانه قهرمان حماسه موجود در داستان نیز هست، با وجودی که این داستانها حکایت حرمان و دلدادگی عشاق است ولی کشاکش میان عاشق با رقیبان و معشوق با مدعیان زمینه نوعی حماسه را به وجود می‌آورد. (محمدی، ۱۳۷۹: ۱۰۳) به نوعی می‌توان گفت ادبیات غنائی و حماسی مکمل یکدیگرند، همانطور که در اکثر داستانهای عاشقانه، داستان و جریانی حماسی وجود دارد در اکثر حماسه‌های جهان نیز داستان و جریانی عاشقانه نیز به چشم می‌خورد. دکتر ذبیح‌الله صفا هنگام صحبت از حماسه و شعر غنائی می‌نویسد: «هیچ اثر حماسی، اگرچه به نهایت کمال فنی رسیده باشد نمی‌تواند از افکار غنائی و غزل خالی باشد و ما همیشه در بهترین منظومه‌های حماسی جهان آثار مبین و آشکاری از افکار و اشعار غنائی می‌یابیم.» (صفا، ۱۳۶۹: ۱۵) «می‌توان گفت که حماسه‌ها در پایان تاریخ خود سرانجام در هر کشوری به رمانس تبدیل می‌شوند و رمانس را می‌توان حد واسط حماسه و داستان دانست.» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۲۵) در داستانهایی که به عنوان نمونه بررسی شده‌اند، صحنه‌های حماسی بسیار دیده می‌شود که برای پرهیز از تفصیل به ذکر نمونه‌ای بسنده می‌کنیم:

در داستان تریستان و ایزوت، تریستان قهرمان و شوالیه کورنوا است، در همان ابتدای داستان در نبردی سخت موفق می‌شود که پهلوان باج‌خواه ایرلند، مرهلت را به قتل برساند، یا در اواخر داستان در نبردی شدید مجروح شده و به جنگل پناه برده و با برادر ایزوت سپید دست نقشه رسیدن به ایزوت را می‌کشد.

در نمایشنامه رومئو و ژولیت نیز خانواده عشاق یعنی کاپولت و مونتآگو دشمنان دیرین هستند و دائم در جنگ با یکدیگر. و به دلیل همین دشمنی مخالف ازدواج عشاق، این مخالفت باعث می‌شود رومئو و ژولیت به صورت مخفیانه ازدواج کنند که بعد از این ازدواج مخفیانه پسرعموی ژولیت، تیبالت، به جنگ رومئو می‌رود ولی وقتی با ممانعت رومئو روبرو می‌شود برای برانگیختن رومئو، دوست او، مرکوتیو را می‌کشد که همین قتل زمینه انتقام‌جویی و درگیری رومئو و تیبالت و در نتیجه به مرگ تیبالت می‌انجامد.

در منظومه لیلی و مجنون، برای مثال وقتی دوست مجنون، نوفل، برای رساندن عشاق به هم، از قدرت نظامی و سپاه خود استفاده کرده، به قبیله لیلی هجوم برده تا پدر او را مجبور به رضایت دادن به وصال لیلی و مجنون کند:

صد مرد گزین کارزاری پرنده چو مرغ در سواری

چون شیر سیاه	آراسته کرد و رفت پویان
حاضر شده‌ایم، تند و	کاینک من و لشکری چو
ورنه، من و تیغ لابلالی	لیلی به من آورید حالی

(نظامی، ۱۳۷۶: ۱۰۹)

ولی پس از درگیری‌های بسیار و کشته شدن افراد زیادی از هر دو طرف نوفل نیز در وصال عشاق ناکام می‌ماند. در منظومه ورقه و گلشاه با توجه به شجاعت و جنگاوری و پهلوانی طرفین عشق یعنی ورقه و گلشاه و تعدد رقبا و جنگاوری آنان صحنه‌های رزمی و حماسی بسیاری به چشم می‌خورد برای نمونه:

که بد پیش شمشیرشان شیر،	زمین پر شد از مرد
همه دیو دیدار و آهن قبای	سیاهی همه سرکش و تیره
همه کینه و جنگ را ساخته	همه تیغ‌ها از نیام آخته
از این صعبت‌تر چون بود	شب تیره و زخم شمشیر
کسی را همی زنده نگذاشتند	به کشتن همی گردن

(عیوقی، ۱۳۴۳: ۱۷)

در منظومه هیر و رانجها نیز صحنه‌های مختلفی وجود دارد که تداعی کننده جلوه‌های حماسه است؛ برای مثال زمانی که هیر به بهانه درمان زخم نیش مار نزد درویش طیب - که همان رانجها است - می‌رود و برای درمان بایستی سه دور، دور از نظر همگان تحت مراقبت درویش باشد، نورنگ خواستگار او به درویش شک می‌کند و با سپاهی چابک و قوی به آن‌ها در زیر درختی که محل درمان هیر است حمله کرده و قصد کشتن رانجها را دارد و... نمونه‌ای از حماسه در این داستان است.

فرجام و پایان داستان

داستانهای عاشقانه در عین برخورداری از ویژگی‌های یکسان در ساختار کلی، در انجام و پایان داستان به دو گونه متفاوت و متضاد تقسیم می‌شوند. این دوگانگی و تضاد برآمده از سرنوشت عشاق است یعنی وصال آن‌ها که توأم با ازدواج و بقای نسل است داستان را به شادی‌نامه و فراق و مرگ آن‌ها داستان را به تراژدی و غم‌نامه بدل می‌کند. شادی‌نامه‌هایی مثل ویس و رامین، گل و نوروز، نل و دمن، همای و همایون، و غم‌نامه‌هایی مثل: تریستان و ایزوت، رومئو و ژولیت، کلتوپاترا و مارک آنتونی، لیلی و مجنون، وامق و عذرا و... ویژگی بارز غم‌نامه‌های جهان که نقطه اوج و تأثیرگذارترین لحظه داستان است مرگ عاشق و معشوق در کنار یکدیگر، یکی از غم دوست و دیگری از درد یار در یک مکان و زمان یکی پس از دیگری است، گاهی عاشق بر سر بالین معشوق و گاهی معشوق بر بالای جسد عاشق.

- در داستان تریستان و ایزوت، تریستان پس از جنگ، مجروح به نزد دوست خود کاهدین، برادر ایزوت سپیددست، پناه می‌برد و از او می‌خواهد ایزوت را بر سر بالین او حاضر کند. قرار می‌شود که اگر هنگام بازگشت، ایزوت همراه کاهدین باشد بادبان سفید بر کشتی نصب کند و اگر بدون ایزوت بازگردد کشتی بادبان سیاه داشته باشد، ایزوت سپیددست که از این ماجرا آگاه می‌شود وقتی بادبان سفید کشتی کاهدین را مشاهده می‌کند از روی حسادت، به تریستان می‌گوید کشتی‌ای با بادبان سیاه در حال نزدیک شدن است؛ تریستان با شنیدن این سخن ناامیدانه در فراق یار جان می‌سپارد و ایزوت نیز پس از رسیدن بر بالین تریستان از شدت گریه و درد زاری به معشوق خود می‌پیوندد.

- در نمایشنامه رومئو و ژولیت؛ وقتی رومئو، ژولیت بی‌هوش را می‌بیند، با این تصور که او کشته شده با نوشیدن زهر به زندگی خود پایان می‌دهد: «بیا ای رهبر تلخ! بیا ای راهنمای نامطوبع!... این را به سلامتی عشق خود می‌نوشم! ای عطار راستگو! داروی تو چه تأثیری دارد! پس با این بوسه جان می‌سپارم!» (شکسپیر، ۱۳۶۵: ۱۹۷) ژولیت نیز پس از بیدار شدن با دیدن جنازه رومئو، با خنجر یار سینه خود را شکافته و به یار می‌پیوندد:

«ای خنجر مهربان! این هم غلاف تو است. همان جا بمان و بگذار بمیرم.» (همان ص ۲۰۰)

- در منظومه لیلی و مجنون، لیلی که مرگ خود را پیش‌بینی کرده، از مادر می‌خواهد او را چونان عروسی بیاراید:

این گفت و به گریه دیده تر کرد و آهنگ ولایت دگر کرد
چون راز نهفته بر زبان راند جانان طلبید و زود جان داد

(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۵۲)

مجنون نیز پس از آگاهی از مرگ لیلی بر بالین او حاضر می‌شود:

در حلقه آن حظیره افتاد	کشیتیش در آب تیره افتاد
برداشت به سوی آسمان دست	انگشت گشاد و دیده بر بست
کای خالق هر چه آفریده‌ست	سوگند به هر چه برگزیده‌ست
کز محنت خویش وارهانم	در حضرت یار خود رسانم
این گفت و نهاد بر زمین سر	وان تربت را گرفت در بر
چون تربت دوست در بر آورد	ای دوست بگفت و جان بر آورد

(همان، ص ۲۶۴)

- در منظومه ورقه و گلشاه، وقتی زمان مفارقت رسید و ورقه عزم رفتن کرد، روی به گلشاه گفت: من به زودی روی در نقاب خاک خواهم کشید، دوست دارم که تو بر گور من بگذری و لختی مویه کنی؛ ورقه آن‌ها را ترک کرد و در راه از اسب بر زمین افتاد و پس از ناتوانی طبیعی در درمان او، در فراق یار جان سپرد و غلامانش او را به خاک سپردند و گلشاه را آگاه کردند، شاه شام و گلشاه حاضر شده، گلشاه روی بر خاک یار نهاد و به درد گریست و آرزوی مرگ کرد:

به نوحه ز بیجاده بگشاد بند	بکند از سر آن سرو سیمین کمند
گه از دیده بر لاله ژاله فشاند	گه از زلف بر خاک عنبر فشاند
همی گفت ای مایه راستی	چه تدبیر بود آنکه آراستی
من اندر وفای تو جان داده‌ام	بیایم رخم بر رخت بر نهم

...

بدادند جان از پی یکدگر چنین باشد آئین و اصل و گهر

(ستاری، ۱۳۸۸: ۴۷)

- در منظومه هیر و رانجها زمانی که رانجها با هدایای فراوان در حال آمدن به خواستگاری هیر است، نورنگ نیز به طلب او می‌آید و با مخالفت پدر هیر مواجه می‌شود و چون برادران هیر موافق نورنگ و مخالف رانجها بودند، با مخالفت هیر و پدر با نورنگ، در شبی خوفناک با زهر هلاهل هیر را به قتل می‌رسانند، هنگامی که جنازه او را از شهر خارج می‌کنند، رانجها با هدایای بسیار وارد شهر می‌شود و با دیدن این صحنه دلخراش ساعت‌ها بر جسد هیر گریه و ناله می‌کند و روز بعد جسد رانجها را بر سر جنازه هیر می‌یابند.

لازم به یادآوری است که علاوه موارد بحث شده، خصوصیات و شباهت‌های دیگری نیز می‌توان در این داستان‌ها برشمرد از جمله جنبه‌های تعلیمی داستان‌ها، روانشناسی قهرمانان داستان، جریان‌های فرعی و حاشیه‌ای، شخصیت‌های کم‌اثر و حاشیه‌ای، پدر و مادر عشاق، خواب و... که برای پرهیز از تفصیل و تطویل بحث برجسته‌ترین ویژگی‌ها، بیشتر مورد بررسی قرار گرفت.

نتیجه‌گیری

در مجموع با بررسی داستان‌های عاشقانه و غم‌نامه‌های ملل مختلف می‌توان نتیجه گرفت، که عشق که قوی‌ترین و برجسته‌ترین عاطفه بشری است در سرزمین‌های مختلف و فرهنگ‌های گوناگون سرنوشت تقریباً مشابهی دارد. و در نتیجه همین تشابه است که داستان‌های حاصل از آن نیز در موارد مختلفی از قبیل آغاز و انجام، شخصیت‌ها و قهرمانان، حوادث و موانع داستان و... شباهت و یکسانی قابل توجهی دارند. هم‌چنین این بررسی، این نکته را نیز برجسته می‌سازد که داستان‌هایی که به مرگ و فراق عاشق و معشوق می‌انجامد و عشق‌نامه را به غم‌نامه تبدیل می‌کند، علاوه بر تأثیر روحی بیشتر و اثرگذاری فراوان در خواننده، شهرت بسیار بیشتری نیز نسبت به شادی‌نامه‌ها دارند.

یادداشت

۱. در تعریف تراژدی گفته‌اند: «تراژدی، نمایش اعمال مهم و جدی‌یی است که در مجموع به ضرر قهرمان اصلی تمام می‌شوند؛ یعنی هسته داستانی (Plot) جدی به فاجعه (Catastrophe) منتهی می‌شود. این فاجعه معمولاً مرگ جانگذار قهرمان تراژدی است، مرگی که البته اتفاقی نیست بلکه نتیجه منطقی و مستقیم حوادث و سیر داستان است.» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۴۴)

۲. افسانه سلتی تریستان و ایزوت از شاهکارهای ادب عاشقانه قرون وسطی در شمال فرانسه، انگلستان و ایرلند محسوب می‌شود، که ظاهراً ابتدا به صورت روایت شفاهی در میان تروبادورها رایج بوده است. این داستان را شاعران و نویسندگان مختلفی از جمله بول، توماس، ایلهارت و گوتفرد نوشته‌اند ولی کاملترین تحریر آن توسط ژوزف بدیه فرانسیس از متخصصان ادبیات قرون وسطی در قرن نوزدهم فراهم آمد. این داستان نخستین بار توسط دکتر پرویز ناتل خانلری از روی متن ژوزف بدیه در سال ۱۳۳۴ ترجمه شد. ترجمه دیگر این اثر توسط فریده مهدوی دامغانی در سال ۱۳۸۳ از روی متن بازنویسی شده رنه لوئی، انجام شد.

اشاره‌ای به داستان تریستان و ایزوت:

مارک شاه، پادشاه کورنوای، بعد از سال‌های زیاد بی‌همسری تصمیم به ازدواج با دختر شاه ایرلند یعنی ایزوت می‌گیرد؛ در این میان، تریستان، خواهرزاده شاه، مأمور آوردن ایزوت به کورنوای می‌شود، در هنگام سفر از ایرلند به کورنوای، تریستان و ایزوت با اشتباه ناخواسته ندیم ایزوت برانژین، جادوی مهردارو را نوشیده و عاشق و دل‌باخته یکدیگر می‌گردند و به صورت پنهانی به یکدیگر عشق می‌ورزند؛ سرانجام شاه از ماجرای خیانت آن‌ها آگاه شده و تصمیم به قتل عشاق می‌گیرد؛ تریستان و ایزوت با اطلاع از تصمیم شاه از کورنوای گریخته و به مدت دو سال در جنگل به زندگی ادامه می‌دهند، سپس به علت سختی بسیار نزد پادشاه بازگشته و طلب عفو می‌کنند... لیکن عشق آن‌ها ادامه پیدا کرده و پس از طی حوادث بسیار، تریستان به علت توطئه اطرافیان و جراحت شدید در جنگ در آرزوی دیدن ایزوت جان می‌سپارد، ایزوت نیز پس از آگاهی از آگاهی از مرگ محبوب خود، به کنار او شتافته و بر بالین او به تریستان می‌پیوندد.

۳. رومئو و ژولیت:

دو خانواده بزرگ و نجیب‌زاده شهر ورونا یعنی کاپولت و مونتآگو پس از سال‌ها نزاع و درگیری به دستور شاه به نبرد با یکدیگر خاتمه می‌دهند؛ در این بین رومئو پسر خانواده مونتآگو، شیفته دختر جوانی می‌گردد که از قضا دختر خانواده دشمن او کاپولت است. این دو جوان دلدادۀ یکدیگر گشته، تصمیم می‌گیرند بصورت مخفیانه ازدواج کنند، در همین زمان خانواده ژولیت، پسر یکی از اقوام حاکم، یعنی پاریس را برای ازدواج با او در نظر می‌گیرند؛ ژولیت به ظاهر و از روی اجبار به ازدواج با پاریس رضایت می‌دهد ولی در شب عقد داروی مخدری نوشیده که او را به صورت مرده نشان می‌دهد و... رومئو که از نقشۀ ژولیت بی‌خبر است با شنیدن خبر مرگ محبوبش به آرامگاه او می‌رود و آنجا با پاریس روبرو شده، او را به قتل می‌رساند، سپس با نوشیدن داروی سمی جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند، مدتی بعد که اثر داروی ژولیت تمام شده و او بیدار می‌شود و آنچه واقع شده را مشاهده می‌کند، با خنجر رومئو بر سر بالین یار به زندگی خود پایان می‌دهد.

۴. لیلی و مجنون:

بزرگ قبیله بنی عامر پس از سال‌ها بی‌فرزندی، با توسل به دعا و نذورات فراوان، صاحب فرزند پسری به نام قیس می‌شود، این پسر در مکتب عاشق و دلباخته دختری از بزرگان قبیله دیگر، یعنی لیلی، می‌شود. آن‌ها روز به روز به یکدیگر بیشتر علاقه‌مند شده و شب و روز را در کنار یکدیگر می‌گذرانند، پدر لیلی با اطلاع از این موضوع از رفتن او به مکتب جلوگیری می‌کند، قیس نیز در فراق یار و از شدت عشق، مجنون می‌گردد. زمانی که پدر مجنون به خواستگاری لیلی می‌رود، پدر لیلی جنون مجنون را بهانه ساخته و با ازدواج آن‌ها مخالفت می‌کند مجنون نیز سرگشته سر به بیابان می‌گذارد. در ادامه لیلی را به اجبار به ازدواج ابن سلام در می‌آورند ولی او از لیلی کام‌برنگرفته از دنیا می‌رود، عشاق در فراق یکدیگر در درد می‌سوزند. لیلی در بستر بیماری از فراق مجنون جان می‌دهد و مجنون نیز از درد لیلی بر سر خاک او جان می‌سپارد.

۵. ورقه و گلشاه:

از قدیمی‌ترین منظومه‌های غنائی زبان فارسی است که نخستین بار دکتر احمد آتش نسخه خطی آن را در کتابخانه استانبول یافت و آنرا تحت عنوان یک مثنوی گمشده معرفی کرد. این منظومه به اهتمام ذبیح‌الله صفا در سال ۱۳۴۳ به چاپ رسید.

اشاره‌ای به داستان ورقه و گلشاه:

در عهد پیامبر اسلام (ص)، سالاران قبیله بنی شیبه، هلال و همام، فرزندان به نام گلشاه و ورقه داشتند، این دو از کودکی و در مکتب دلبسته یکدیگر شدند و در شانزده سالگی خانواده آن‌ها بساط ازدواج‌شان را فراهم کردند، شب عروسی، سپاهی به قبیله آن‌ها شییخون زده تمام اموال ورقه، همراه با عروس او گلشاه را به تاراج بردند؛ در ادامه گلشاه نجات یافته و به قبیله باز می‌گردد. شاه شام به خواستگاری او آمد و با وعده مال و گنج پدر گلشاه را فریفت و گلشاه را به همسری برد، مدتی بعد ورقه با ظاهری مبدل و ناشناس به قصر شاه شام راه یافت و با گلشاه دم‌خور گشت، پس از مدتی به دلیل احسان شاه، شرمگین شده و قصد ترک آنجا را کرد و به گلشاه گفت که چاره‌ای جز رفتن ندارم و به زودی خواهم مرد، پس از مرگم بر خاک من گذر کن و به یادم اشکی بریز، مدتی کوتاه پس از وداع ورقه در راه بازگشت جان سپرد و همانجا مدفون گشت، گلشاه و شاه شام بر سر آرامگاهش حاضر شده، گلشاه روی بر خاک یار نهاد و در دم به دلدار پیوست.

بدادند جان از پی یکدگر چنین باشد آئین و اصل و گهر

۶. هیر و رانجها:

رانجها پسر چهارم حاکم عادل شهر هزاره در حوالی لاهور که در خوی و خصلت و تقوی زبانزد مردم بود، در نشست با درویشی آواره وصف زیبایی‌های هیر دختر حاکم سخی و بخشنده شهر چناب را که شهره آفاق است می‌شنود، و بر اثر همین اوصاف، ندیده، عاشق و دلباخته هیر می‌شود و برای دیدارش عازم شهر چناب می‌شود و پس از دیدار با اوست که هیر هم دلداده و شیفته رانجها می‌گردد. در این میان خاندان هیر با ازدواج این دو مخالفت کرده و می‌خواهند به اجبار هیر را بر تخت عروسی با نورنگ، پادشاه رنگ‌پور، بنشانند؛ در این میان درگیری‌هایی بین نورنگ و رانجها اتفاق می‌افتد و هم‌چنین ملاقات‌هایی بین هیر و رانجها و... سرانجام پدر هیر به رانجها اجازه خواستگاری داده، در همین زمان که رانجها با هدایای فراوان در حال آمدن به خواستگاری است، نورنگ نیز به طلب دختر آمده و با مخالفت پدر هیر مواجه می‌شود و با توطئه نورنگ و برادران هیر - که مخالف ازدواج او با رانجها بودند - او را با زهر هلاهل به قتل می‌رسانند، همزمان با بیرون بردن جنازه هیر، رانجها با هدایای بسیار وارد شهر شده و با دیدن این صحنه ناگوار ساعت‌ها بر جسد یار گریه می‌کند و روز بعد جسد او را بر روی سنگ قبر هیر پیدا می‌کنند. (تقوی، ۱۳۳۶: ۳۶)

۷. ریخت‌شناسی یا مورفولوژی، یعنی بررسی و شناخت ریخت‌ها؛ نخستین بار توسط ولادیمیر پراپ، مردم‌شناس روسی (۱۸۹۵-۱۹۷۰م)، در حوزه مطالعات ادبی مطرح شد. وی در اثر مشهور خویش «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان» به بررسی داستان‌های پریان از دیدگاه ساختاری و ریخت‌شناسی پرداخت. (صفوی، ۱۳۷۶؛ ۷۳۵) پراپ اساس کار خود را مقایسه مضامین قصه‌ها می‌داند و برای این که این مقایسه را امکان‌پذیر سازد، اجزای سازه‌های قصه‌های پریان را جدا می‌سازد و سپس به مقایسه قصه‌ها بر حسب سازه‌های آن می‌پردازد، او نتیجه کار خود را ریخت‌شناسی می‌نامد. (پراپ، ۱۳۶۸: ۴۹)

۸. براعت استهلال چنان است که سخنور، آغاز و دیباچه سخن خویش را به گونه‌ای پردازد و حال و هوایی بدان دهد که با متن و محتوای سخن چنان بخواند که خواننده از همان آغاز بتواند زمینه سخن را پیش‌بینی کند و کم و بیش دریابد که سخن در چه موضوع و مقوله‌ای خواهد بود. (راستگو، ۱۳۸۲: ۱۸)

۹. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به (ذوالفقاری، ۱۳۸۲: ۲۱).

۱۰. از آنجا که ایزوت به ازدواج با مارک شاه راضی نبود، ملکه ایرلند برای اینکه از غم دختر خود بکاهد به جادو مهرداروئی فراهم می‌آورد که چون دو تن از آن بنوشند تا سه سال شیفته یکدیگر گردند. برانزین، خدمتکار ایزوت، مأمور می‌شود که این مهردارو را به ایزوت و شاه مارک بنوشاند اما به اشتباه آنرا به تریستان و ایزوت می‌نوشاند و به دنبال این واقعه عشقی جانگذار و ناگزیر میان تریستان و ایزوت شکل می‌گیرد. (نصر اصفهانی، ۱۳۸۹: ۱۲۱)

۱۱. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به (فلاح‌خواه، ۱۳۹۰: ۹۶)، نیز (ذوالفقاری، ۱۳۸۲: ۲۱).

۱۲. بنگرید به (فلاح‌خواه، ۱۳۹۰: ۱۰۴)

منابع

الف- کتاب

۱. بدیه، ژوزف، (۱۳۴۳)، تریستان و ایزوت، ترجمه پرویز ناتل خانلری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ. سوم.
۲. پراپ، ولادیمیر، (۱۳۶۸)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
۳. تقوی، میر عظیم‌الدین، (۱۳۳۶)، مثنوی هیر و رانجها، به کوشش حفیظ هوشیارپوری، کراچی پاکستان: انجمن ادبی سندی.
۴. ذوالفقاری، حسن، (۱۳۸۲)، منظومه‌های عاشقانه ادب فارسی، تهران: نیما، چ. دوم.

۵. راستگو، سید محمد، (۱۳۸۲)، هنر سخن آرائی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
۶. ستاری، جلال، (۱۳۸۸)، اسطوره عشق و عاشقی در چند عشق‌نامه فارسی، تهران: میترا.
۷. سرامی، قدمعلی، (۱۳۸۳)، از رنگ گل تا رنج خار، تهران: علمی و فرهنگی.
۸. شکسپیر، ویلیام، (۱۳۶۵)، رومئو و ژولیت، ترجمه علاءالدین پازادگادی، تهران: علمی و فرهنگی، چ. سوم.
۹. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۹)، انواع ادبی، تهران: نشر میترا، چ. چهارم از ویرایش چهارم.
۱۰. صورتگر، لطف‌علی، (۱۳۸۴)، ادبیات غنایی ایران، تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. عیوقی، (۱۳۴۳)، مثنوی ورقه و گلشاه، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. میرصادقی، جمال، (۱۳۷۵)، داستان و ادبیت، تهران: نگاه.

ب- نشریه

۱. جوادی، سید ضیاءالدین، (۱۳۷۷)، «شرم و آزر در دو اثر غنائی»، کیهان فرهنگی، ش. ۱۴۵، صص. ۲۰-۲۵.
۲. ذوالفقاری، حسن، (۱۳۹۱)، «ساختار داستانی منظومه‌های عاشقانه فارسی»، درّ درّی، سال اول، ش. ۱، صص. ۶۱-۷۸.
۳. صفوی، کوروش، (۱۳۷۶)، «مقاله ریخت‌شناسی»، دانشنامه ادب فارسی (۲) به سرپرستی حسن انوشه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۴. فلاح‌خواه، فرهاد، (۱۳۹۰)، «شکل‌شناسی و ترکیب مثنوی‌های عاشقانه و تطبیق آن با مثنوی سلیم و سلمای عبدالرزاق بیگ دنبلی»، مجله زبان و ادبیات فارسی، ش. ۳۰، صص. ۹۳-۱۱۵.
۵. محمدی، علی، (۱۳۷۹)، «داستان ورقه و گلشاه»، مجله ادبیات داستانی، ش. ۵۳، صص. ۱۰۲-۱۱۱.
۶. نصر اصفهانی، محمدرضا؛ شریفی ولدانی، غلامحسین؛ شادآرام، علیرضا، (۱۳۸۹)، «نقش زنان در دو داستان تریسان و ایزوت و ویس و رامین»، مجله ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره اول، ش. دوم، صص. ۱۱۹-۱۳۶.

